

به نام خدای مهربان

رمان نوجوان

راز ماموریت

الگا و ایگور

آلیس مک لرن
ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی

کتاب‌های قاصدک
واحد کودک و نوجوان
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر



تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ۲۰، طبقه اول غربی
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳ • صندوق پستی: ۱۶۱۶-۱۳۱۴۵
www.zekrpublishery.com
Email: zekr_publishery@yahoo.com

راز مأموریت الگا و ایگور

آلیس مک لرن

ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی

زیر نظر شورای بررسی

صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سید مهدی مظلوم)

چاپ و صحافی: قدیانی

چاپ اول، ۱۳۹۰ • تیراژ: ۲۱۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۴۰۷-۴

کلیه‌ی حقوق محفوظ است

سرشناسه: مک‌لرن، آلیس، ۱۹۳۳ م. McLerran, Alice
عنوان و نام پدیدآور: راز مأموریت الگا و ایگور / آلیس مک لرن؛ ترجمه سیدحبیب‌الله لزگی.

مشخصات نشر: تهران: ذکر. / مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۴۰۷-۴ / وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Secrets, c1990

موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: لزگی، حبیب‌الله، ۱۳۳۶، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ر ۷۱۷ م / PZ ۷

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۷۳۷۳۴

یادداشت نویسنده

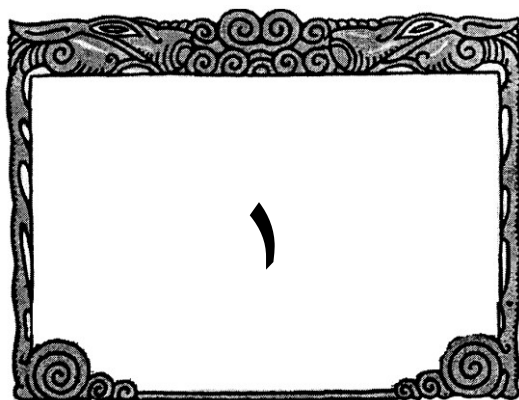
اگر چه شخصیت‌های این داستان حقیقی نیستند؛ اما هیچ نویسنده‌ای داستان خود را از هوا پیدا نمی‌کند. ناسپاس خواهیم بود اگر نگوییم این خانواده‌ی روسی که در داستان تصویر شده‌اند بازتاب خانواده‌های روسی گرم، مهربان و خردمندی هستند که من با آن‌ها در «آزمایشگاه شتاب‌دهنده‌ی ملی (ساتر فیوژ) فرمی» آشنا شده‌ام.

نوشتن داستان درباره‌ی دوستی روس‌ها و آمریکایی‌ها در حالی که رابطه‌ی این دو کشور همواره در حال تغییر است، کار ساده‌ای نیست. باید بگوییم بلا تکلیفی‌ها و امیدها به این داستان شکل داده‌اند. اما هسته‌ی اصلی داستان موضوعی است که در هر شرایطی غیرقابل تغییر است. موضوع اعتماد و شک، مراقبت و به حال خود رها کردن، در هر اتفاقی که در هر کشوری بیفتد، هرگز اهمیت خود را از دست نخواهد داد.

درباره‌ی نویسنده

جامعه‌ی دانشمندان بین‌المللی که این داستان در آن اتفاق می‌افتد، محل زندگی روزانه‌ی نویسنده‌ی کتاب خانم «آلیس مک‌لرن» است. او همراه همسرش که یک فیزیکدان است، دوستان زیادی در سراسر جهان دارد. در خانواده‌ای ارتشی به دنیا آمد و به عنوان یک مردم‌شناس برای تحقیق به «آندس» در جنوب آمریکا رفت. گاهی فرزندانش به عنوان دستیاران با ارزش اما غیررسمی او را همراهی می‌کردند.

هم اکنون وی با همسر فیزیکدان خود بیشتر اوقات را در روستایی در نیویورک نزدیک اقیانوس اطلس می‌گذراند.



در حالی که چشمان «جف» به حلقه‌ی بسکتبال دوخته شده بود گفت:
«از کجا مطمئنی آن‌ها جاسوس نیستند؟» سپس سریع و فریب‌دهنده
جلو دوید، جستی زد و توپ را به زیبایی وارد حلقه کرد.

«مارک» توپ را زیر تور گرفت و با حواس پرتی دوباره آن را به
طرف جف پرتاب کرد و گفت: «جاسوس؟ فقط به خاطر این که روس
هستند؟ اوه، این داستان‌ها قدیمی شده است. بعید می‌دانم کسی به
آزمایشگاه دانشگاه جاسوس بفرستد! هیچ‌کدام از تحقیقات این‌جا
سری نیست. همیشه تعداد زیادی از دانشمندان کشورهای مختلف
جهان برای مشارکت در پژوهش‌های علمی و تحقیقاتی بابا به این‌جا
می‌آیند. چرا این‌ها باید با بقیه فرق داشته باشند؟

جف در حالی که روی زمین بازی بالا و پایین می‌رفت و توپ
بسکتبال را روی سیمان می‌کوبید، گفت: «ببین، به نظر من این‌ها
جزو اسرارند. هر چند به عنوان آزمایش‌های سری طبقه‌بندی نشده‌اند؛